

می کردند و خسرو در میان کارگران شهرت ویژه ای داشت و هر کس مشکل و پیش آمدی برایش روی می داد به او مراجعه می کرد.

ولی در عوض کارفرما از خسرو بیزار بود و در پی فرصتی بود که او را از کار بیکار کند. وضع زندگی خسرو هم بسیار بد بود. او بعد از مرگ پدرش یعنی از یازده، دوازده سالگی شروع به کار کرده بود و حالا که سی و هشت سال داشت کارگری با تجربه و کارآموده بود، ولی با حقوق بسیار ناچیزی که کفاف زندگی پر درسر او را نمی داد. او خرج کش زن و مادر پیر و خواهر صغیر و ۵ بچه کوچک از دوازده ساله تا شیرخوار بود. شب که به خانه می آمد سر و صدای بچه ها و لبخند زن و مادر و خواهرش چشم براه او بودند که برای خسرو به ارزش یک دنیا بود. اگر او شبی با پاکت میوه یا شیرینی وارد می شد بچه ها چه شادیها که نمی کردند و این فقط در شبهای عید بود. نزدیک عید سودابه همسر خسرو، با فروتنی خاصی که با خجالت درهم آمیخته بود از او برای خرید لباس بچه ها تقاضای پول می کرد و خسرو تا جایی که پولش می رسید می داد. اغلب برای یک یا دو بچه لباس فراهم می شد و کوچکترها از لباس بزرگترها استفاده می کردند.

وقتی خسرو در جلسه ای با کارگران از وضع بد زندگی خود نالیده و خواستار اضافه حقوق شده بود، دو روز بعد او را به ساواک بردند و چون مدرکی علیه او نداشتند بعد از چند روز آزادش کردند ولی سخت در تعقیبش بودند. مدتی بود که بین کارفرما و خسرو درگیری سختی روی داده بود. خسرو بسیار فکرش ناراحت بود. بخصوص فرزند کوچکش سخت مریض بود و امیدی به بهبودی او نمی رفت. روزی در سر کارش با نیم ساعت تأخیر حاضر شد و کارفرما با او دعوای سختی کرد. خسرو با ناراحتی شروع به کار کرد. دائماً قیافه زرد رنگ بچه عزیزش که مثل جان دوستش داشت جلوی چشمانش بود و فریادهای کارفرما در گوشش می پیچید که یک لحظه غفلت باعث این شد که سه انگشت دست راستش زیر دستگاه پرس قطع شود. خسرو بیهوش شد و موقعی چشم باز کرد که در بیمارستان بود. کارفرما بالای سر او ایستاده بود و موزیانه می گفت: «آقا تقصیر خودت بود! سهل انگاری

کردی!»

خسرو بعد از دو هفته کمی بهبود یافت و خواست سر کارش برود که کارفرما او را بعلت نقص عضو بیکار کرد و این زمانی بود که جنبش مردم علیه رژیم شاه شروع شده بود. خسرو با تمام توان فعالیت می کرد. اعلامیه های ضد رژیم پخش می کرد و در اعتصاب کارگران کارگاهش بطور غیرمستقیم مؤثر بود. روز ۲۱ بهمن فرا رسید. مردم کم کم بطرف پادگانها راه افتادند. خسرو نیز با وجود نقص عضو یک یوزی بدست آورده بود و در صف مقدم می جنگید. در همین هنگام چند تیر پیاپی که از مسلسل شلیک می شد خسرو را از پای درآورد. آخرین فریادش این بود: زنده باد انقلاب!

ساعت از ده شب گذشته بود و خسرو پیدایش نبود. سودابه آشفته حال و نگران بود. به بیشتر بیمارستانها سر زده و این آخرین بیمارستانی بود که در شب به آن پای گذاشته بود. پرستار بیمارستان به سودابه گفت که چندین جسد گمنام داریم ببینید شوهرتان بین آنهاست؟ سودابه نزدیک رفت. دست یکی از جسدها سه انگشت نداشت و صورتش متلاشی شده بود. سودابه خسرو را شناخت و جیغی کشید. ولی با استواری بلند شد و دلیرانه به خانه برگشت و خبر شهادت خسرو را بهمه داد. صدای شیون و آه و ناله از تمام خانه برخاست ولی تنها سودابه بود که گریه نمی کرد و نگاه خشمناکش منتظر طلوع خورشید بود. صبح روز بعد سودابه به میان صفوف مردم رفت و فریادش از همه بلندتر بود.

حالا حدود سه سال از شهادت خسرو می گذرد. سودابه ادامه دهنده راه اوست. او در ضمن کارگر کارخانه است و البته در دفاع از انقلاب و دستاوردهایش پشتناز است. حالا دیگر کمتر آن لبخند گذشته را بر لب دارد، چون او گفته است که تا به همراه مردم انتقامم را از آمریکای جنایتکار نگیرم و دستش را از ایران کوتاه نکنم نمی توانم بخندم.

گفتگویی با علی اشرف درویشیان

قصه‌نویس خوب کودکان و نوجوانان

سؤال— آقای درویشیان با عرض تشکر اگر ممکن است تاریخچه و تحلیل مختصری از ادبیات کودکان و نوجوانان ایران بیان دارید و نظران را در این باره بفرمائید؟

درویشیان:

تاریخچه ادبیات کودکان و نوجوانان ما بسیار مختصر است. بچه‌ها همیشه برای شنیدن قصه‌ها و مثل‌ها به دور مادر بزرگها و پدر بزرگها جمع می‌شده‌اند. در روستاهای ما شبهای دراز زمستان قصه‌گویی رونق داشته است. و هنوز هم کم و بیش رواج دارد. فلسفه تعلیم و تربیت ما چنان بوده که دوران کودکی را به عنوان دوره‌ای زودگذر قلمداد می‌کرده‌اند و منتظر بوده‌اند که کودک هر چه زودتر بزرگ شود و در خیل بزرگسالان قرار گیرد. کودک دارای شخصیت و اهمیت نبوده است. قصه گفتن جز نتیجه گیریهایی اخلاقی و گاه تربیتی مسأله دیگری را در نظر نداشته. البته گاهی هم برای خواب کردن کودکان بوده و نه برای رشد فکری و ذهنی آنان تبلیغ بددرباره کتاب همیشه بوده. مثلاً اگر فصل آخر فلان کتاب را بخوانی آواره و سرگردان می‌شوی. یاد می‌آید در کرمانشاه مردی بود عینکی با لباس مرتب و کلاه دوره‌دار و چشمانی از حدقه درآمده. او در جلو مغازه‌ای تند و تند می‌رفت و برمی‌گشت و گاه هم به زمین می‌افتاد و از دهانش کف بیرون

می‌آمد. شایع کرده بودند که او خیلی رمان خوانده و به آن حال دچار شده است. ناپدیری مادرم همیشه می‌گفت: «بین خواندن رمان این بیچاره را به چه روزی انداخته است؟!» اگر مسائل و علائق قوی‌تری برای من در زندگی پیش نمی‌آمد این منظره کافی بود که تا آخر عمر به سوی ادبیات و رمان نروم. در سالهای ۱۳۳۲ و ۳۳ که من کلاس پنجم ابتدائی بودم در زیر شهربانی کرمانشاه مغازه‌ای بود پر از کتاب عصرهای تابستان که از کار می‌آمدم پیرمردی را می‌دیدم که با چشمهای خسته و چهره پرنج و موهای پریشان و سفید بر در مغازه تکیه داده و به آسمان خیره شده بود. یاوه‌گویان و پلیس شایع کرده بودند که او فردی منحرف است و بچه‌ها را می‌دزد. بعدها که او در تنهایی درگذشت، فهمیدم که او مهدی فرهپور شخصیت بزرگ و فداکار و مبارز پرشور و مدیر روزنامه انقلابی و اجتماعی بیستون بوده که پس از ابوالقاسم لاهوتی اداره آن روزنامه را به عهده داشته است. تحقیقات جغرافیایی او از معتبرترین آثار ایرانی است. از مال دنیا فقط آن کتابها را داشته و شبها و روزها عمرش در همان مغازه اجاره‌ای می‌گذشته و مدتها در زندان شاه محبوس بوده و دفاعیات او در بیدادگاه شاه همه را تکان داده بود. آگاهی به این موضوع مرا تشویق به ادامه راه او و کینه‌ورزی نسبت به دشمنان او کرد. آری چنین بود رفتار غیرانسانی عمال حکومت جابر با اهل مطالعه و تحقیق و انسانهای مبارز و راستین. به این ترتیب سرنوشت کتاب و مطالعه برای بزرگسالان معلوم می‌شود و بدا به حال خردسالان در آن روزگار. به هر حال شروع واقعی ادبیات کودکان ما از سال ۱۳۰۰ است که باز هم معلمی علاقمند به کودکان و باز هم در آذربایجان برای بچه‌ها شعر و قصه می‌گفت. نام او جبار عسکرزاده (باغچه‌بان) است. در این سالها ترجمه آثار خارجی رونق می‌گیرد. چند سال بعد عباس یمنی شریف با دید و برداشت خودش کتابهایی برای کودکان نوشت و البته در همان محدوده خود باقی ماند. در سال ۱۳۴۰ روش تدریس کتابهای درسی عوض شد و بچه‌ها زودتر از حد معمول توانستند کتاب بخوانند. سال ۴۴ و ۴۵ با یک جهش واقعی در ادبیات کودکان و نوجوانان روبرو می‌شویم و آن انتشار کتابهای بهرنگی

شهید بهرنگی باعث رونق کتاب برای کودکان و نوجوانان شد. کتابهای جبار باغچه بان با چاپ تازه به بازار آمد. کتابهای یمینی شریف به خاطر نقدی که صمد بهرنگی بر آنها نوشت به فراموشی سپرده شد. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان گرچه با هدف های معین و فرمایش شروع به کار کرده بود. اما نفوذ افراد انقلابی همچون شهید حمید مؤمنی و شهید نزهت روحی آهنگران و بسیاری دیگر از نویسندگانی که عاقبت کارشان به زندان و شکنجه کشید، رشته را از دست عاملان امپریالیسم بدربرد و کارهای ارزشمندی به چاپ رساند. بسیاری از نویسندگان و شعرايي که تا آن وقت برای کودکان چیزی ننوشته بودند، کارهایی عرضه داشتند که موفق ها م. به آذین و سیاوش کسرانی و فریده فرجام و ساعدی بودند و ناموفق هانادر ابراهیمی و...

داريوش عباد الهی هم هفته ای یک کتاب نوشت که البته بخاطر آشنا نبودن با بچه ها و علائق آنان فقط یک مقلد بود آنها را تقلید به طور ناقص. از میان بیش از سی کتاب کوچکی که نوشته به زحمت دو یا سه تا را می توانی به بچه ها معرفی کنی. خانم قدسی قاضی نور هم گرچه سبک خاص خود را دارد ولی از لحاظ زیاد نوشتن تقریباً به همین درد مبتلاست. البته ایشان کتابهای باارزشی هم دارند که در همان روال می توانستند خدمت های گرانبهائی بکنند. از کارهای خوبشان «باهم» و کتاب جالب «آب که از چشمه جدا شد چه کرد؟» است که در شرائط کنونی برای بچه های دوره ابتدایی مفید است. اما کتابهایی از قبیل «فاصله» و «ماهی و بعدی» و نوشته های آخرشان که هر روز هم بی ارزش تر می شوند در روال کار ایشان نیست.

نسیم خاکسار کتابهای موفقى دارد از قبیل «من می دانم بچه ها دوست دارند بهار بیاید.» و «بچه ها بیاید با هم کتاب بخوانیم» اما این کار آخرش «اگر آدمها یکدیگر را دوست بدارند. نه برای کودکان است و نه برای نوجوانان وابسته از نظر نثر شاهکار است. اما تکنیک او و زبان او برای بچه ها

ثقیل و غیر قابل فهم است. نامه های بسیاری از بچه ها دارم که به این کتاب آخر نسیم ایراد گرفته اند که حتماً برای او خواهم فرستاد. نباید فراموش کنیم که همین نامأنوس بودن زبان باعث شد که نام مرتضی رضوان و کتابهایش که زمانی سروصدایی داشت به فراموشی سپرده شود. اکبر نعمتی با قصه «تغذیه رایگان» ثابت کرد که می تواند خوب تر بنویسد. اصغر الهی با کتاب «قصه شیرین ملا» نشان می دهد که آگاهانه و دقیق می داند چه بنویسد اما افسوس که کم کار است. در نوشته های منصور یاقوتی رگه های تقلید به چشم می خورد در حالی که او می تواند بهتر بنویسد و از تجربیات خودش بنویسد.

نقش شهدای بزرگوار چون حمید مؤمنی و بهروز دهقانی را در رشد آگاهی اجتماعی و سیاسی بچه ها نباید فراموش کرد راستی که فکر نمی کنم هیچ ملتی به اندازه ما در عرصه ادبیات و هنر اینقدر شهید داده باشد. در ترجمه کتابهای علمی باید از کارهای بارزش، غلامحسین متین، هرمز یاحی و م. سخودی و منوچهر کریم زاده و ابراهیم دارابی نام برد. نویسندگان موفق جوانتر هم عبارتند از داریوش کارگر با کتاب «ما صبر می کنیم» مرتضی خسرو نژاد با کتاب «زور چه کسی از همه بیشتر است؟» خندان با کتاب «بچه های محل» قاضی ربیحاوی با کتاب «مرداد پای کوره های جنوب، رضا آقامیری با کتاب «زنده باد بچه ها» سعید اشجعی با کتاب «کودک و کهکشان راه شیری» هوشنگ عاشورزاده با کتاب «قصه جنگل» محمود برآبادی با کتاب «بالایی ها و پائینی ها» محمدرضا افشاری با کتاب «انقلابیهای کوچک» فرخ صادقی با کتاب «چرا می ترسیم؟» محمد عزیزی با کتاب «گوشفیل» محمدرضا یوسفی با کتاب «سال تحویل شد» هرمز علیپور با کتاب «راه که بیفتیم ترسمان می ریزد» محمدعلی آزادینخواه با کتاب «مرادو» محمد حامد با کتاب «مرد خانه» و تازه قلمهایی که با همه اشکالات در آنها امیدی به چشم می خورد همچون گلنار محب، علیرضا شفیعی، منیره دوانی پور و بسیاری از بچه هایی که تازه در کتاب کودکان نوشتن را تجربه می کنند.

پیش از انقلاب شکوهمند مردم کتابهای زیادی در سانسور مانده بود

که از برکت انقلاب بیرون آمدند و نویسندگان جدیدی پای به میدان گذاشتند. محیطی که پس از انقلاب ایجاد شده بود و نیز ترس از بازگشت سانسور سبب شد که با شتاب کتابهای کودکان و نوجوانان به زیر چاپ برود. البته سودطلبی برخی از ناشران هم دلیل دیگر این شتاب و هرج و مرج بود گردآوری آثار کودکان و نوجوانان هم بعد از چاپ کتاب کودکان و نوجوانان مورد تقلید قرار گرفت و رونق یافت و هر معلمی از هر گوشه‌ای انشاهای خوب و بد شاگردانش را به چاپ داد و نام گردآورنده بر خود نهاد. در حالی که می‌شد با همکاری این گردآورندگان نشریه‌ای قابل اعتماد و غیرانحرافی برای کودکان و نوجوانان پایه‌ریزی کرد.

سالهای ۵۷ و ۵۸ از پرونق‌ترین سالهای انتشار کتابهای کودکان و نوجوانان در تاریخ ادبیات کودکان باقی خواهد ماند. می‌بخشید که در این مختصر نمی‌توانم از همه نویسندگان و کتابهای بسیاری که در این دو سال چاپ شده نام ببرم.

سؤال: تأثیر انقلاب را بر ادبیات کودکان و نوجوانان چگونه می‌بینید؟ به عبارت دیگر ادبیات بعد از انقلاب کودکان و نوجوانان چه مشخصاتی باید داشته باشد و چه آینده‌ای در انتظار آنست؟

درویشان: تأثیر انقلاب را کم و بیش در سؤال پیش گفتم و نمونه‌های نوشته‌های بچه‌ها را شما می‌توانید در مجموعه‌هایی که از آنها چاپ شده ببیند. مشخصات ادبیات کودکان و نوجوانان پس از انقلاب بطور خلاصه چنین است: پویا، متحرک، عجول و در نتیجه‌گیری شتابزده. و این اشکال بدون تردید برای کسانی که می‌خواهند مسائل جاری زندگی را در قالب واقع‌گرایی اجتماعی بیان کنند. حتمی و طبیعی است. زیرا هنوز تفاوت خط‌ها و روش‌ها معلوم نشده است. در چنین شرائطی نوشتن و چاپ کتابهایی که دور از جریانات اجتماعی و در نتیجه ذهنی است (بخصوص برای نوجوانان) کاری بی‌خطر و غیرواقعی و دور از مسؤلیت است. اما وقتی

بخواهی مسائل روز را مطرح کنی و از واقعیات ملموس دور و برت بنویسی ریش‌ات گیرمی‌افتد. «آتش در کتابخانه بچه‌ها» با تمام اشکالاتش مسأله روز است و عجیب است که دو نفر با دو دید متضاد این قصه را نقد کرده‌اند یک لیبرال (راست) در روزنامه میزان و یک چپ افراطی در یک جزوه و هر دو بر آن تاخته‌اند و هر دو آن را برخلاف خط و بینش سیاسی خود یافته‌اند. راستی که (راست و چپ افراطی دو روی یک سکه‌اند)

دو نویسنده را می‌توانم برای شما مثال بزنم که در یک وضعیت معین و زبان خاص دواثر متفاوت ارائه داده‌اند. در یکی یأس و بدبینی و انزوا تبلیغ می‌شود و در دیگری مقاومت و مبارزه. این دو اثر یکی «بوف کور» صادق هدایت و دیگری «چشمهایش» بزرگ علوی است. «بوف کور» جهانی می‌شود و درباره آن قلمفرسایی‌ها می‌کنند اما جرم خواندن «چشمهایش» زندان و شکنجه است.

از دیگر مشخصات بعضی از کتابهای کودکان و نوجوانان پس از انقلاب یک طرفه نگرستن به زندگی است. یعنی فقط از نقطه نظر سیاسی. قهرمان قصه صرفاً سیاسی است و کارهای سیاسی می‌کند دیگر از عاطفه و عشق و روابط او با انسانهای اطرافش خبری نیست. ادبیات امروز کودکان ما می‌تواند و باید به همه جنبه‌های زندگی نظر بیندازد. جزئیات زندگی و مشکلات موجود را بیان کند و دست از کلی‌گویی بردارد. چنان پهنه زندگی گسترده و غنی است و چنان واقعیات زندگی خود را نمایان می‌سازند که در این روزگار نیازی به سمبل‌سازی و تمثیل‌گرایی نیست. مسائل بسیاری است که درباره آنها کم نوشته‌اند مگر این مردم ما نیستند که در زیر بمب‌ها و خمپاره‌های ارتش متجاوز عراق له و لورده می‌شوند؟ مگر این بچه‌ها و نوجوانان ما نیستند که خود را به زیر تانکهای دشمن غاصب و دست‌نشانده آمریکای جهان‌خوار می‌اندازند؟ پس چرا نمی‌نویسیم؟ ارودگاههای آوارگان جنگی، بچه‌های ایرانی رانده شده از عراق، دستفروشان و بیکاران، کارگران کوچولویی که در پای کوره‌های داغ جزغاله می‌شوند. کودکان و نوجوانانی که فدای رقابت‌ها و کشمکشهای سیاسی می‌شوند. چرا از این‌ها نمی‌نویسیم؟

ادبیات بعد از انقلاب باید چنین باشد: مردمی، بی‌باک، کنج‌کاو و واقع‌گرا. من آینده‌پرشکوه و موفقیت‌آمیزی را برای ادبیات کودکان و نوجوانان کشورمان پیش‌بینی می‌کنم. نویسندگان مسئول و متعهد و بزرگی از نوقلمانی که نامشان را در مجموعه‌های مختلف می‌بینم سربرخواهند آورد. اجازه بدهید نونهالانمان پیروزمند از بوتۀ جنگ بیرون بیایند آنگاه شکوفایی ادبیات را با چشم خواهید دید.

سؤال: بعد از انقلاب شاهد چاپ آناری هستیم که مسائل اجتماعی را به شکل انحرافی طرح کرده‌اند. نظرتان در این مورد چیست؟

درست است. دوستان و من بعضی از این کتابها را در سری کتابهای «نقد و بررسی ادبیات کودکان و نوجوانان» نقد کرده‌ایم. می‌توانید به آنها مراجعه کنید. طرح مسائل به شکل انحرافی آن بویژه برای کودکان و نوجوانان موضوعی خطرناک است و باید با آن مقابله کرد. کسانی که احساس مسئولیت می‌کنند باید به نقد و بررسی آنها پردازند. مثلاً در کتاب به نام‌های «ماتریالیسم تاریخی» و «ماتریالیسم دیالکتیک» برای نوجوانان توسط قربانی تألیف شده. این کتابها پر از اشکال و غلط‌است و متأسفانه کسی تا به حال به نقد و بررسی آنها نپرداخته است. راستی سرنوشت کودکان و نوجوانان آنقدر برای ما بی‌اهمیت است؟ می‌دانید چرا به این کارها نمی‌پردازند؟ زیرا زحمت دارد. فلان نویسنده در عرض دو روز یک کتاب بیست و دو صفحه‌ای سرهم بندی می‌کند و به چاپ می‌دهد اما نقد و بررسی همین کتاب به این سادگی‌ها نیست و احتیاج به مطالعه و تحقیق و زحمت کشیدن دارد.

بعضی‌ها عقیده دارند که ادبیات کودکان جز به مسائل سیاسی نباید پردازد و تازه چارچوب مسائل سیاسی را هم در حد شعارهای سطحی و نادرست سیاسی محدود می‌کنند. به نظر شما ادبیات کودکان باید به چه مسابلی پردازد؟ آیا حق ندارد به همه موضوعات زندگی توجه کند؟

ادبیات کودکان و نوجوانان موظف است و باید به همه جنبه‌ها و

موضوعات زندگی پردازد و کودکان را یک‌طرفه و خشک و عاری از احساس و عاطفه بار نیاورد. عشق جزئی از زندگی است. گریه جزئی از زندگی است. علاقه به دوست و رفیق و برادر و خواهر و میهن جزئی از زندگی است. فقر و تهیدستی و بی‌رحمی از جوامع طبقاتی جدایی‌ناپذیر است. بازی و سرگرمی و موسیقی اصیل و توجه به زیبایی‌های طبیعت جزء زندگی است. باید توجه به تمام این مسائل و توجه به تمام آرمانهای شریف انسانی در ادبیات کودکان ترویج بشود. فقط به سیاست و اصول خشک و جزئی پرداختن نسلی بوجود می‌آورد که پایه‌گذار حکومت‌های «پولیتی» خواهند بود که البته نتیجه‌اش کشت و کشتار و بی‌رحمی است.

سؤال: ادبیات کودکان و نوجوانان ایران چه جایی بین ادبیات مشابه خود در جهان دارد و تأثیر متقابل ایندو برهم چگونه است؟

متأسفانه این امکان ناچیز است. باید زمینه‌ای فراهم باشد و نسلی در محیطی پرتحرک و شوق‌برانگیز تربیت گردد تا ادبیاتی در سطح جهانی خلق شود. از طرف دیگر در سطح جهانی نوشتن در جامعه‌ای که درگیر فقر و تهیدستی و ستم طبقاتی است موفقیتی ندارد. آیا قصه مؤثر و خوب «هر کس خانه‌ای دارد» که نوشته یک فلسطینی است می‌تواند در محافل ادبی بین‌المللی موفقیتی داشته باشد؟ آیا می‌تواند احساسات کسی را برانگیزد که خود در ویلای مدرن زندگی می‌کند و اصولاً مفهوم بی‌خانمانی را نمی‌فهمد؟ چرا قصه مردمی و زیبای «ایبیش» نوشته سلیمان ولی‌اف که به بیشتر زبانها ترجمه شده از آن محافل جایزه‌ای نمی‌گیرد؟ سیر از گرسنه خبر ندارد و سوار از پیاده. برای پیادگان از پیاده‌ها و پابرهنه‌ها باید نوشت. در مورد تأثیر متقابل ادبیات کشورهای مختلف برهم بدون تردید نمی‌تواند در جهان کنونی، با گسترش نشر و فرهنگ در بین ملت‌ها بی‌اثر باشد. مثلاً ترجمه آثار مختلف از کشورهای گوناگون در کوشش‌های ما بی‌تأثیر نیست. نوشته‌ها و فیلم‌هایی که کشورهای اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی و سایر

کشورهای مردمی و مترقی برای کودکانشان تهیه می کنند باید ما را بیش از پیش به اهمیت و نقش کودک در جهان امروز واقف سازد. چنانکه می دانیم کتابهای شهید صمدبهرنگی به بسیاری از زبانها ترجمه شده. کتاب «اگر آدمها...»ی نسیم خاکسار در پراگ جایزه گرفته و البته این تلاشها در بهبود ادبیات و پیشرفت آن تأثیر دارد.

